



عاقبت عبدالله بن زیاد چه شد؟/ وقتی امام سجاد (ع) شاد شدند

وقتی سر عبدالله و عمر سعد را برای امام سجاد آوردند، حضرت شاد شدند و خدا را سپاس گفتند و به زنان بنی هاشم امر کردند که حالا دیگر از لباس سیاه بیرون بیايند.

وقتی سر عبدالله و عمر سعد را برای امام سجاد آوردند، حضرت شاد شدند و خدا را سپاس گفتند و به زنان بنی هاشم امر کردند که حالا دیگر از لباس سیاه بیرون بیايند.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر یادداشتی از محمدحسین رجبی دوانی در مورد عاقبت عبدالله ابن زیاد است که در ادامه می خوانید:

در سال ۶۴ هجری وقتی که یزید لعنه الله بعد از چندین جنایت بزرگ و فاجعه و زنجی ای که به بار آورد به درک واصل شد و به جهنم رفت، خبر که به عراق رسید، عراق دچار طغیان شد.

باید ذکر کرد که عبدالله و بن و زنجی زیاد لعنه و زنجی الله فرمانروای عراقین بود یعنی هم فرمانروای کوفه بود و هم بصره. در حقیقت فرمانروای نیمه شرقی عالم اسلام بود. چون علاوه بر کشور فعلی ما بخش و زنجی از شمال ایران چه شرق و چه غرب دریای مازندران و چه کشور افغانستان و بخش هایی از کشور پاکستان تا رود سند، همه جزو ایران به شمار می رفتند و همه این و زنجی ها تابع حکومت کوفه و بصره بود. عبدالله لعنه و زنجی الله ۶ ماه در کوفه حضور داشت و نایب خود در بصره را برادر خودش عثمان بن زیاد قرار داده بود و ۶ ماه که در بصره مستقر می و زنجی شد نایب او در کوفه عمرو بن و زنجی حرث بود.

هنگامی که یزید لعنه و زنجی الله به هلاکت رسید عبدالله در بصره بود. در بصره ابتدا مسئله و زنجی ای پیش نیامد اما در کوفه مردم وقتی متوجه مرگ یزید شدند و مقابل عمرو بن و زنجی حرث ایستادند و در آنجا داریم که عمرو بن و زنجی حرث توان مقابله پیدا نکرد و او را سنگ باران کردند و از حاکمیت کوفه به زیر کشیدند.

البته بزرگان کوفه آمدند امیری برای خود تعیین کنند تا ببینند اوضاع و احوال عالم اسلام در امر خلافت به کجا می و زنجی انجامد، که بر روی عمرو بن و زنجی سعد توافق کردند اما زنان قبیله حمدان شیون و زنجی کنان داخل مسجد کوفه ریختند و فریاد میزدند: از شمشیر این جنایتکار هنوز خون حسین علیه و زنجی السلام می چکد. لذا با تلاش آنها عمرو سعد لعنه و زنجی الله از این جایگاه به زیر کشیده شد و یک فرد بی طرفی را حاکم کردند. در نتیجه کوفه به هر صورت از تبعیت یزید موقتاً بیرون آمد.

عبدالله و بن و زنجی زبیر که کارش بالا گرفت، کوفه زیر نفوذ عبدالله و بن و زنجی زبیر درآمد و عبدالله و بن و زنجی مطیع عدوی را حاکم کوفه کرد که بعد مختار با او درگیر می و زنجی شود و او را از کوفه بیرون میکند و زمام و امور کوفه را به دست می گیرد.

اما در بصره وقتی عبدالله و بن و زنجی زیاد خبر را شنید حتی به نقلی ادعاهایی برای خلافت خود داشت، اما با مخالفت مردم مواجه شد و متوجه گشت که ترس مردم از او به خاطر مرگ یزید ریخته لذا از بصره فراری شد و به سوی شام رفت....

در شام با استعفای معاویه دوم فرزند یزید اوضاع ملتهب شده بود. این عبدالله و بن و زنجی زیاد لعنه و زنجی الله است که کاری کرد که مروان حکم پیر بنی و زنجی امیه به عنوان خلیفه جدید روی کار بیاید. در همین موقعیت است که توابین به خون خواهی امام حسین علیه و زنجی السلام قیام کرده بودند و مروان هم عبدالله و بن و زنجی زیاد لعنه و زنجی الله را در راس لشکری برای مقابله با توابین فرستاد.

توابین راه شام را پیش گرفته بودند. در جنگی به نام عین و زنجی الورده که بین قوای توابین به فرماندهی سلیمان و بن و زنجی و قوای شام به فرماندهی عبدالله و بن و زنجی زیاد لعنه و زنجی الله در گرفت، این ملعون موفق شد قیام توابین را درهم بشکند. سلیمان بن صرد و مسیب و بن و زنجی و زنجی و فراری از بزرگان توابین کشته شدند و رفاعه و بن و زنجی و شداد بجلي که از باقی مانده و زنجی های فرماندهان اصلی توابین بود به

دیگر توأیین دستور عقب نشینی داد و به کوفه رفتند و به مختار پیوستند.

اما عبیدالله بعد از این پیروزی به شام بازگشت و این بار لشکری بزرگ فراهم شد و فرماندهی آن را عبدالملک پسر مروان که بعد از پدرش به قدرت رسیده بود به عبیدالله و بن و زیاد لعنه و الله واگذار کرد که برای حمله به قلمرو مختار حرکت کنند. مختار هم با آگاهی از این مسئله ابراهیم و بن و مالک و اشتر را به سوی او روانه کرد و در جنگ مهبیی که بین آنها رخ داد و به نام جنگ نهر خازر معروف شد، ابراهیم بن مالک با وجود اینکه حدود بیست هزار نفر بیشتر نیرو نداشت که عموماً هم ایرانی بودند و گفته شده که در لشکر او عربی شنیده نمی شد و همه فارسی سخن می گفتند، توانست قوای شام به سرکردگی عبیدالله و زیاد لعنه و الله را که حدود هشتاد هزار نفر بودند در هم بشکنند.

خلال این جنگ که حدود هفتاد هزار نفر از شامیان به هلاکت رسید عبیدالله زیاد لعنه و الله به دست خود ابراهیم و بن و مالک به دو نیم شد. آدم چاق و فربه و ای هم بود و ابراهیم او را نشناخته بود. او را به دو نیم کرد و بعد که به دنبال جسد متعفن او می گشتند به خاطر این که صورت او هم آسیب دیده بود از مواد معطری که استعمال کرده بود و نشانه های دیگر، جسد منحوس او شناسایی شد، سرش بریده شد و برای مختار به کوفه فرستاده شد. مختار سر این ملعون را به همراه سر عمرسعد لعنه و الله برای امام سجاد علیه و السلام به مدینه فرستاد.

در نقل ها داریم که بعد از فاجعه کربلا در سال ۶۱ تا این زمان که مختار موفق شد عبیدالله زیاد لعنه و الله و عمرسعد لعنه و الله را از پای در آورد و سر آنها را برای امام سجاد علیه و السلام بفرستد آن وجود مقدس لیخند بر لبانش دیده نشده بود. وقتی که سر منحوس این دو عنصر فاسد و جهنمی را برای امام آوردند، حضرت شاد شدند و خدا را سپاس گفتند و به زنان بنی هاشم امر کردند که حالا دیگر از لباس سیاه بیرون بیایند، سرهای خود را شانه بزنند و مواردی را که در اثر عزای امام حسین علیه و السلام تاحالا متحمل شده بودند را کنار بگذارند.